

چهار هزار سال در چند مقاله

- ۴ -

خوانندگان عزیز بخاطر سپرده اند که در شماره قبل دنباله سخن بدگر عظمت امپراطوری ایران در دوره هخامنشی کشیده بود. عظمت این شاهنشاهی بدوجهای بود که در جهان قدیم کمتر نظیری برای آن میتوان یافت و بعدها تنها امپراطوری روم توانست از بعضی جهات جانشین آن گردد.

تشکیل چنین امپراطوری بزرگ و اداره آن در مدت درازی که به ۲۲۰ سال (از ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد مسیح) بالغ میشد و بر انداختن حکومتهای مقتدر و مطیع کردن ملت‌های نیرومند جنگاور جز بحسن تدبیر و داشتن خصائل عالی ملی و تشکیلات مهم اداری و مدنی غیر ممکن بود. اغلب در قاریخ دیده شده است که ملل فاتح پس از فتح ممالک جدید چون خود قبلاً نظم و ترتیب ملی خاصی برای اداره آنها نداشته اند از ملل مغلوب برای نگاهداری امپراطوری خود استعانت کرده اند مانند قوم عرب که تنها در یک مدت کوتاه توانست با استغناء از ملت‌های تابع خویش خاصه ایرانیان امپراطوری خود را نگاهدارد و باز مانند امپراطوری‌های وسیع قبایل ترک نژاد در دوره اسلامی که همواره با استعانت از ملل مغلوب چند گاهی بر سر پای ماند و زود دچار تجزیه گردید. بنابراین تنها فتح ممالک هائیه مباهات نیست بلکه بهره‌ای از آنست و فخر در آنست که قومی امپراطوری بزرگ خود را سال‌های متمادی بدون استعانت از دیگران و بنیروی مغز و بازوی خویش نگاه دارد و اداره کند و چنین حالی جز با داشتن ملکات عالی و خصائل بی نظیر روحانی و اخلاقی محال است. ایرانیان و رومیان هر دو با چنین خصائل عالی توانستند امپراطوری‌های خود را سالیان دراز بر پای دارند. شاهنشاهی مادی و شاهنشاهی هخامنشی و شاهنشاهی اشکانی و شاهنشاهی ساسانی از جمله شاهنشاهی‌هایی هستند که دوره ممتد و وسعت کم نظیر آنها شاهد صادق مدعای ماست.

باتوجه باین مقدمه روشن و آشکار میشود که در این مقاله ادای دو وظیفه تاریخی بر عهده ماست: نخست نشان دادن ملکات اخلاقی ایرانیان در دوره هخامنشی و دیگر توضیح مختصری در باب تشکیلات اداری ایرانیان در آن عهد که بر روی هم وسیله بقای دومین شاهنشاهی بزرگ ما در مدت دو بیست و بیست و یک سال در برابر ملت‌های شجاع و متمدن و نیرومندی گردیده است.

هر دوت میگویند که پارسیان خود را از جمیع ملل بهتر می‌شمردند^(۱) و باین حال در نگاهداری همه آداب و رسوم خود تعصب نمی‌ورزیدند بلکه همواره بهترین چیزها را از ملل مختلف می‌پذیرفتند. پارسیان مردمی شجاع و جنگجو بودند، داشتن فرزندان بسیار فخری برای ایشان بود و شاهنشاه بکسانی که فرزندان بسیار داشتند همه ساله هدایائی می‌فرستاد. این قوم بفرزندان خویش تا بیست سالگی راستگویی، سواری و تیراندازی می‌آموختند. احترام پیدر و مادر در میان آنان از واجبات بود. دروغگویی بدترین عیب بود و گفتار و کردار می‌بایست برابر هم باشد و اگر ارتکاب عملی زشت بود گفتن آن نیز بهمان درجه زشتی داشت. جذامیان و مبروسین میبایست دور از شهرها و اجتماعات بسر برند. آلودن آب از هر حیث در نظر آنان زشت بود و نه تنها خود از این کار زشت بر حذر بودند بلکه دیگرانرا نیز از آن باز میداشتند. مجازات عدم اطاعت قتل بود.

بقول استرابون: تربیت جوانان ایرانی بدین نحو بود که میبایست قبل از طلوع آفتاب برخیزند و سپس بدسته‌های پنج‌گانه نفری تقسیم شوند و هر دسته‌ای را پسر پادشاه یا پسر یکی از والیان اداره کند. نخستین کار فرمانده جوان آن بود که دسته خود را در حدود یک فرسنگ بدواند. آنگاه جوانان درسی را که خوانده بودند با آوای بلند جواب میدادند. جوانان ایرانی میبایست در گرما و سرما بردبار باشند و از رودخانه‌ها بی آنکه سلاح و لباسشان تر شود عبور کنند، حشم را بچراگاه برند، بامیوه‌های جنگلی تغذیه کنند و در شکار گاهها بشکار بازوبین یا تیر یا سنگ مبادرت ورزند. سر بازان از بیست و پنج سالگی تا پنجاه

(۱) این مطلب با آنچه از اوستا و روایات دینی و ملی ایرانیان برمیآید کاملاً منطبق است و از نیروی درمی‌یابیم که چرا ایرانیان پیش از اسلام و همچنین ایرانیان سه چهارم قرن اول هجری همواره در فکر داشتن استقلال و سلطنت بر ملل و اقوام مختلف بودند.

سالگی بخدماست نظامی اشتغال داشتند و در این مدت نمیبایست در معاملات بازاری شرکت کنند.

بنابر آنچه از مطالعه در اوستانی فهمیم میهن پرستی برای هر ایرانی از لوازم

اجتناب ناپذیر دین بود زیرا تمام اساطیر دینی و ملی ایرانیان با نهایت شدت بستگی بخاک ایران و قبایل آریا، داشت. اهورمزدا در همان حال که خدائی واحد بود خدای ایران و ناظر بر سرزمین ایران شمرده میشد. همه ایزدان و امشاسپندان برای حفظ ایران و قبایل آریا در تلاش و مجاهدت بودند و از نیروی هر کس از اجانب که بایران می تاخت فرستاده اهریمن و دیوان تباهاکار پنداشته میشد. پس هر ایرانی یا کدین میبایست با فرستادگان اهریمن مردانه بکوشد و با آنان در جدال باشد. کار و عمل و فعالیت و راستگویی و دوستداری آنچه نیک و مایه سعادتست در آئین قدیم ایرانیان نه تنها از شویناتست بلکه وسیله ایست برای تقویت اهورمزدا و امشاسپندان و ایزدان در اداره عالم خیر. مبارزه با پلیدیها و زشتیها و بیماریها و ذائل اخلاقی و آنچه مایه آسیب و شقاوت آدمی است نه فقط باعث سعادت کیتی و جهان معنوی است بلکه طریقه ایست برای هزیمت اهریمن و دیوان و دروجان (۱). اینست که ایرانی در آن روزگار و هر گاه که برای تشکیل شاهنشاهی های بزرگ بزمینخاست موفق و کامیاب میشد و قسمت اعظم ملکات عالیه اخلاقی و خصائل نیکوی اجتماعی از همه جهت برای او مهیا و مساعد او در پیشرفت و ترقی بود. آئین کهن وی او را بر سرزمین ایران دوخته بود یعنی سعادت او در آبادی و رونق سرزمین اهورائی ایران بود و در غیر اینصورت او با اهریمن یاوری کرده و فرستادگانش را نیروی قهر و غلبه بخشیده بود.

این خصائل و ملکات البته وسیله ای بود برای آنکه نژاد ایرانی در روزگار کورش و داریوش جهانگیر باشد و بقول داریوش بزرگ که نیزه های پارسیان بدور جای برسد، اما دلیل بقای شاهنشاهی ایران عقل و تدبیر و تشکیلات عالی اداری ایشان بود که ما بیشتر آنها را مدیون دو نابغه بزرگ ملت ایران و تاریخ جهان یعنی کورش بزرگ و داریوش بزرگ هستیم. این دو شاهنشاه و مشاورین ایرانی ایشان بنحوی در اداره امور ممالک مفتوح وقت داشته و قوانینی باچنان

۱- دروجان یکدسته از متابعان اهریمن و یاوری کنندگان بوی برای تخریب عالم خیر هستند.

مهارت و درایت تدوین کرده بودند که هر ملت در عین آنکه در کمال آسایش و رفاه بسر میبرد و آزادی عقیده و مذهب در میان آنان بحد اعلی رعایت میشد در همان حال نیز از اطاعت و رعایت نظم و انضباط چاره‌ای نداشتند. سخت گیری در عمل، کم آزاری، مراقبت در کارهای کلرکنان لشکری و کشوری، داوریهای صریح و بی‌گذشت، سیاستهای دقیق که متناسب با هر کشوری بود، تشکیل مجالس مشورت، در قسمت اعظم از دوره شاهنشاهی هخامنشی از جمله مسائلی است که همه مورخان قدیم و جدید بذکر آنها مبادرت جسته‌اند. راهبانی که شاهنشاهان هخامنشی برای حفظ ارتباط شاهنشاهی خویش ایجاد کرده بودند، چاپارخانه‌های منظم و سازمانهای دقیق کسب اطلاعات و رسانیدن آنها بمرکز، ادارات منظم که در تمام زوایای ممالک وسیع نافذ بود، ارتش نیرومند عطیع که هیچگاه حق غارت و آزار نداشت، قوانین و مقرراتی که تکالیف ایرانیان و ملل تابع را بنیکی روشن میساخت، اجرای این مقررات و قوانین و سختگیری در صحت این امر، امانت و درستی در اجرای تمام تعهدات و کسب اعتماد ملل مختلف، مسائلی است که وسیله بقا و امپراطوری هخامنشی در مدتی

بیش از دو قرن گشت. *روشگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی*
 اکنون خواهیم پرسید چگونه ملتی باین همه ملکات فاضله اخلاقی و این تشکیلات منظم اداری و نظامی از یک سردار نیمه تابع امپراطوری خود شکست یافت؟

پاسخ این سؤال را قوانین مسلم و اجتناب ناپذیر تاریخ میدهد. مللی که تشکیل امپراطوریهای وسیع میدهند و بعد از یکدوره فقر یا سادگی زندگی بثروت و افتخار و قدرت بی‌منتهی میرسند، تدریجاً فاقد خصائل عالی خود میگردند. ایرانیان که از آغاز تشکیل نخستین امپراطوری خود یعنی شاهنشاهی ماد تا زمان حمله اسکندر چند قرن روبهکمال مادی و ثروت و قدرت میرفتند بتدریج دچار نقائصی گشتند و آن سادگی و قدرت اخلاقی را که در روزگار هور و خشت و کورش و داریوش و خشایارشا و نظایر آنان داشتند اندک اندک از دست دادند.

گزنفون نویسنده بزرگ یونانی که در جنگ میان کورس کوچک با برادر خود اردشیر دوم حضور داشته و در حدود هفتاد سال پیش از غلبه اسکندر وضع داخلی ایران را از نزدیک مشاهده کرده بود راجع بانحطاط اخلاقی و روحی ایرانیان در اواخر دوره هخامنشی مطالبی ذکر کرده است که نه تنها از روی تعصب ملی نیست بلکه قوانین تاریخی هم صحت آنها را تأیید میکند و ما مخصوصاً برای آنکه این صحایف آئینه عبرت خوانندگان باشد مفصلاً بدانکه آنها خواهیم پرداخت تا معلوم شود چگونه دولتی عظیم بدست جوانی هوسران و سپاهیانی مزدور باسانی نابود شد و قدرتی چنان حیرت آور در برابر حملاتی ناچیز راه فنا گرفت.



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

